

# دوران رونق ادبیات نمایشی و دل‌کندن از ظواهر موهوم

نوشته پیتر اسکراین



Photo © Richard Blin. Bibliothèque Nationale, Paris

دوران باروک «عصر هنر ساعت‌سازان» نامیده شده است، و آگهی کامل از تقسیم‌بندی زمان مضمونی مدام تکرار شونده در آثار بزرگ ادبی این عصر است مثل نمایشنامه‌های شکسپیر و غزلیات فرانسویسکو کونیودو، شاعر اسپانیایی *L'habit d'hovlogève* یک کنده‌کاری متعلق به اوائل قرن هیجدهم که یک ساعت باندولی، اختراع از دوران باروک را نشان می‌دهد.

هنر باروک با حسی از حرکت و جنبش ویژگی یافته است که نقطه مقابل نظم و سکون کلاسیک‌گرایی است. معماران دوران باروک برای گریز از انعطاف‌ناپذیری و نظم مستطیلی که میراث رنسانس از عهد باستان یونانی - رومی بود، غالباً از ستونهای تابیده استفاده می‌کردند که معروفترین نمونه‌های آنهاست که به وسیله جیان لورنزوبرینی (۱۵۹۸ - ۱۶۸۰)، معمار، بیکره‌ساز و نقاش ایتالیایی برای سایبان یا آسمانه (سمت چپ) فراز محراب کلیسای بازیلیکای سن پیتر در رم طراحی شد. این سایبان عظیم ۳۴ متری به سفارش پاپ اوربان هشتم بین سالهای ۱۶۲۴ و ۱۶۳۳ در زیر‌گنبد به طراحی میکلا آنژ ساخته شد.

می‌آورند. اما مورد فرانسه پیچیدگی مسئله را آشکارتر نشان می‌دهد، زیرا دوران باروک هم‌زمان با چیزست که فرانسویان با افتخاری برحق «دوران کلاسیک» خود می‌نامند و آن را به درست یا نادرست آنتی-تیز باروک می‌دانند.

پیشرفت باروک در جاهای مختلف دارای شتاب گوناگون و سطوح متفاوت بود. برخی از زمینه‌های هنر و ادبیات ممکن است بیش از زمینه‌های دیگر از آن تأثیر پذیرفته باشند، و گاهی نیز سبک باروک توانست به نحوی کمابیش طبیعی‌تر، با سنن و آداب بومی زندگی گره بخورد. ایتالیا که مهد رنسانس بود، در ظهور و پراکندن آن به دیگر بخشهای اروپا، نقشی با اهمیت بازی کرد. اما آیا ما می‌توانیم فقط آن سرزمین را سرچشمه اصلی باروک به حساب آوریم؟ استدلالهای باارزشی نیز به سود این دیدگاه است که باروک را به منزله تجلی یک کیفیت ذهنی و یک شیوه رویارویی با جهان می‌داند که هم‌زمان در بسیاری از بخشهای اروپا سربرآورده و حتی همانندهایی در نقاط دورافتاده‌تر، همچون ایران زمان شاه عباس (۱۵۸۷ - ۱۶۲۹)، چین اوائل فرمانروایی خاندان چینگ و ژاپن عهد درام‌نویس بزرگ چیکاماتسو (۱۶۵۳ - ۱۷۲۵) داشته است.

اما بهتر است در همین اروپای مسیحی غرب توقف کنیم. در اینجا دو عامل پراعمیت شاید بیش از عوامل دیگر در پیدایش باروک سهم داشته است. یک پیدایی تصور پادشاهی مطلق بود و دیگری محبوبیت تئاتر و بازیهای نمایشی. اروپا از زمان امپراتورها و آملی تاترهای گسترده امپراتوری روم باستان، یعنی یک هزارسال پیش، چنان چیزهایی با چنان مقیاسی را ندیده بود، هنگامی که پادشاهی مطلق و تئاتر دست به هم دادند و فرمانروایان قدرتمند قرن هفدهم فرمان دادند تا اجراهای عالی نمایشنامه‌ها در کاخ‌های شکوهمندشان برپا گردد، باروک با هیبتی حیرت‌انگیزتر از هر جای دیگر، مگر در تشریفات و بناهای چشم‌گیر کلیسای کاتولیک رومی، خود را نشان داد. داعیه کلیسا برای اقتدار معنوی کلی و درک عمیقش از موقعیت، آن را به صورت حامی سخاوتمند هنرمندان، موسیقیدانان و شاعران درآورد. تأکید نگذارن بر اهمیت اعتبار سلطنتی، ارزشهای معنوی و نمایش پر قدرت دستاورد باروک اروپا، ناممکن است.

یک تصویر پرنفوذ دیدگاه دوران باروک نسبت به وضعیت انسانی و دلبستگی آن به مسائل تازی را در سلطه خود دارد: دنیا به منزله یک صحنه تئاتر. برای انگلیسی‌زبانان این تصویر یادآور شکسپیر است، زیرا که در کمدی او به نام هر طور که می‌پسندید، فراوان تکرار می‌شود. اما همین ذهنیت را در تمام آثار مهم ادبی اروپا نیز می‌توان یافت. تماشاخانه ملی بندر نروگند آمستردام در سال ۱۶۳۸ گشایش یافت؛ بر سر در آن بیتی از فوندل شاعر بزرگ هلندی عصر به چشم می‌خورد که اعلام می‌کرد

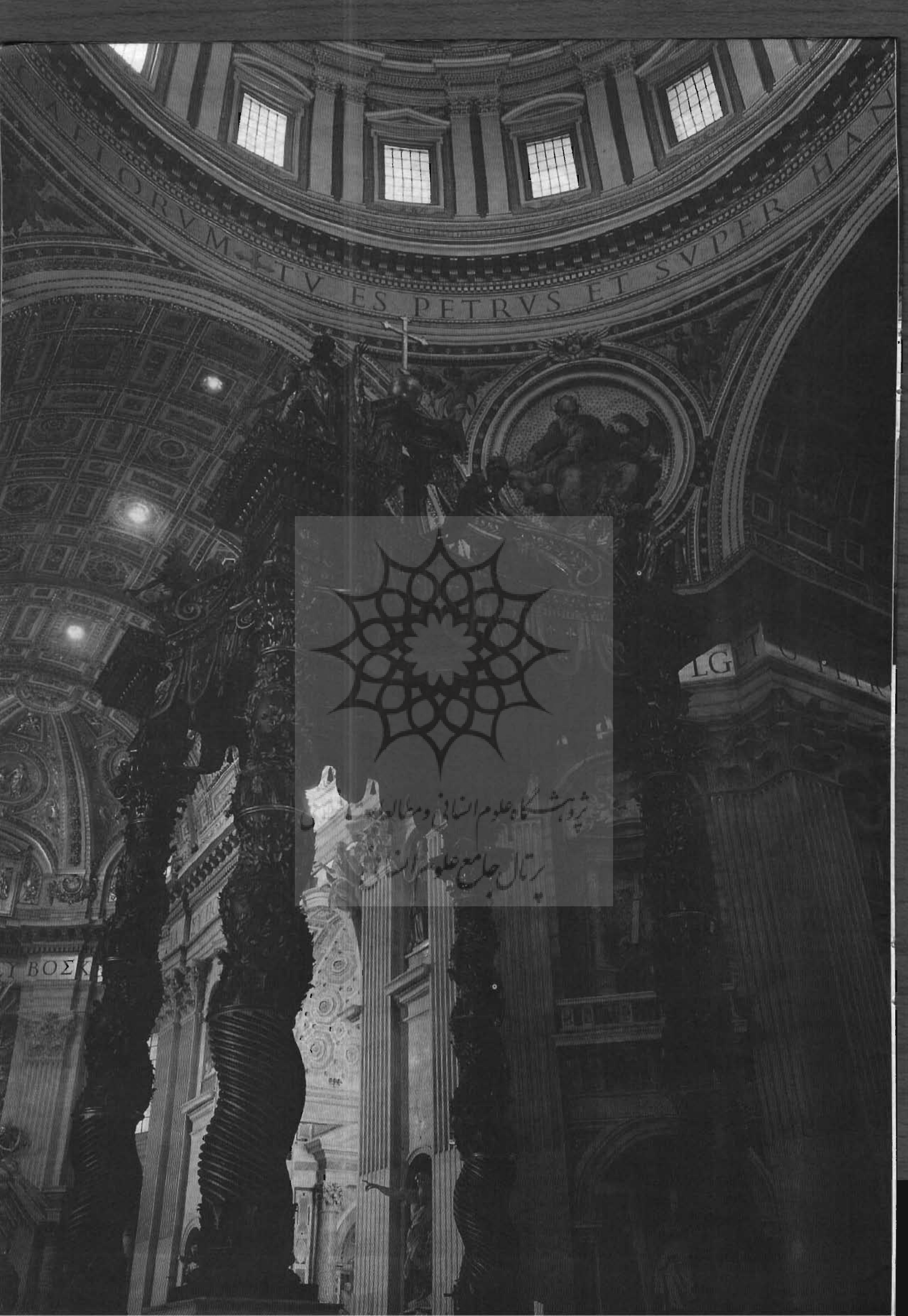
باروک یعنی چه؟ تعریف‌های مشابه و نارسای بسیاری از آن شده است. باروک از نظر برخی از پژوهندگان و مورخان هنر که درباره آن قلم زده‌اند، به معنای شیوه‌ای از نقاشی اروپایی، سبکی از معماری و پدیده‌ای فرهنگی است که توانمندترین زبان گویای خود را در هنرهای نفیس و هنرهای کاربردی یافته است. در نزد آنان باروک پیش از هر چیز هنری دیداری است و حق نیز با آنان است.

اما برای پژوهندگان و مورخان فراوان دیگر باروک به معنای شیوه برخوردی با زندگی است که از دل احیای نیروی فرهنگی و ارزشهای زیبایی‌شناختی معروف به رنسانس برخاسته است، و در عین حال از همان نیروی فرهنگی و ارزشها نیز به توسط بحرانهای معنوی و مذهبی عمیقی جدا گردید که با نهضت اصلاح‌طلبی پروتستانی پیوند دارد.

در نتیجه ادبیات باروک که در دهه‌های ۱۶۲۰ و ۱۶۳۰ شکوفا شد و در ۱۶۶۰ به اوج اعتلاء خود رسید، با تضادها و آنتی‌تزیهای تند و شدید همراه است: نویسندگان این ادبیات علاقه‌مند به زیبایی احساسی اشیاء و توصیف آنها با جزئیات با تیری توانمند و حتی مطمئن هستند. اما در عین حال می‌توانند با بدبینی در اندیشه رازهای عمیق زندگی و ابدیت نیز باشند. نمایشنامه‌نویسان آن به ستایش شجاعت و پایداری قهرمانان می‌پردازند، ولی از کشاکش بین این فضیلتها و هیجانات عاطفی نیز استفاده می‌کنند، و آنها را با توانایی و ذوق و فصاحت انتقال می‌دهند. این ویژگیها را در نمایشنامه‌های کاسپار فن لوهنتاین (۱۶۳۵ - ۱۶۸۳) شاعر آلمانی دوران باروک و حتی معاصر فرانسوی‌اش ژان‌راسین (۱۶۳۹ - ۱۶۹۹) می‌توان دید.

شیوه رویارویی باروک‌وار با زندگی، در ادبیات و موسیقی و نیز معماری و نقاشی بیانی فصیح یافت. در تمام این هنرها، شیوه باروک به آشکارترین صورت در مناسبات بویای بین نظارت اساسی صورت، تمایل قدرتمندی برای القای حس حرکت، و علاقه به ریزه‌کاری تزئینی، خود را نشان می‌دهد. در سرزمینهایی که سبک باروک تأثیرات انکارناپذیر بر جای نهاده است، آن را بسیار با ارزش به حساب می‌آورند و نفیس‌ترین فرآورده‌های هنر و ادبیات قرن هفدهم را، بدون هرگونه توضیح اضافی، فقط با کلمه باروک توصیف می‌کنند. در ایتالیا، اسپانیا و کشورهای امریکای لاتین، و نیز در اتریش، جمهوری فدرال آلمان، جمهوری دموکراتیک آلمان و چکسلواکی غالباً چنین است.

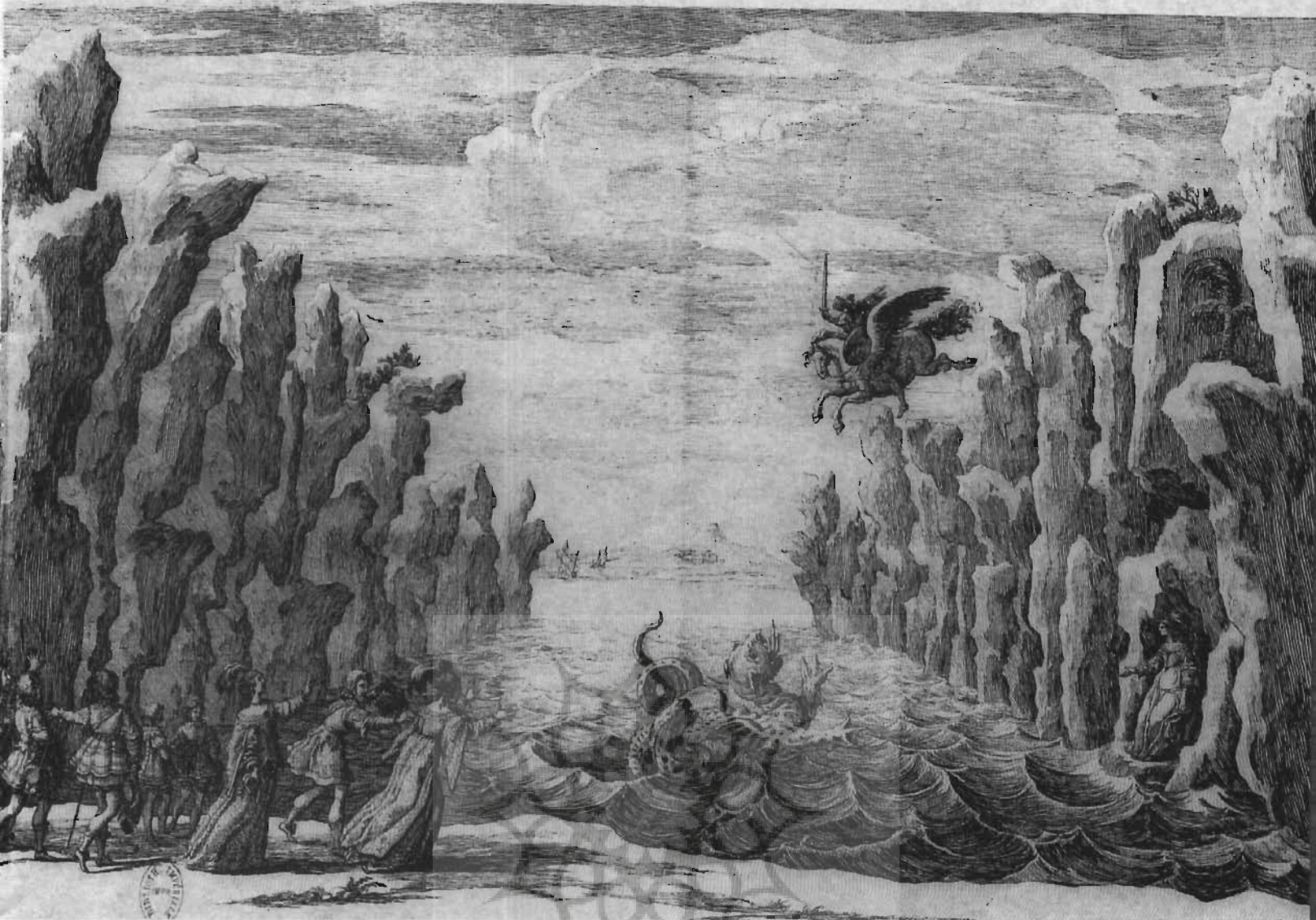
اما در انگلستان و فرانسه بی‌میلی عمیقاً ریشه‌دار و قابل درکی برای پذیرش این اصطلاح وجود دارد. در واقع تمام کشورهای دارای سنن قدرتمند پروتستانی، همچون انگلستان و ایالات متحده، باروک را یک پدیده کاتولیک رومی و چیزی بیگانه با فرهنگ خویش به حساب



پروپوزیشن کا پتہ: جامعہ اسلامیہ اور مثالہ اسلامیہ  
پتہ: جامعہ اسلامیہ اور مثالہ اسلامیہ

BOΣK

LGITOP



## دنیا یک صحنه تاتر است

ژرژ شکامه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 ژنرال جامع علوم انسانی

یکی از شخصیت‌های نمایشنامه کمدی شکسپیر به نام هر طور که می‌پسندید می‌گوید «تمام دنیا یک صحنه تاتر است»، و کالدرون دولابارگا، نمایشنامه‌نویس اسپانیایی یکی از نخستین آثارش را تاتر بزرگ دنیا نامید. این تصویر سردازیهای تاتری از وضعیت انسانی در دوران باروک نفوذ فراوان داشت، دورانی که شاهد شکوفایی بی‌مانند هنرهای نمایشی، تشریفات شکوهمند کلیسای کاتولیک رومی و زرق و برق پادشاهی‌های مطلق بود. علاوه بر شکسپیر و کالدرون، دیگر نمایشنامه‌نویسان قرن هفدهم اروپای غربی عبارت بودند از کورنی، راسین و مولیر در فرانسه، و لوپ دووگا در اسپانیا. صحنه‌پردازیهای دوران باروک طراحی می‌شد، و شکل‌های نوین صحنه آرایشی تاتری برای اجراهای نمایشی پیشرفت کرد. تصویر بالا، دکوری به طراحی جیاکو موتورلی، طراح ایتالیایی، برای تراژدی موزیکال آندرومدا اثر کورنی سمت راست، صحنه‌ای از اجرای نمایشنامه زندگی یک رویاست اثر کالدرون در یک جشنواره تاتر فرانسوی.



«دنیا یک صحنه تئاتر است: هر کس نقش خود را بازی می‌کند و پادشاه بر حق خود را می‌گیرد.»

در این زمان کالدرون دولابارکا، نویسنده معاصر فوندل در اسپانیا، رقیب سیاسی و تجاری هلند، سرگرم نوشتن شاهکار معروف خود تئاتر بزرگ دنیا بود. نمایشنامه‌ای که به تصویر دنیا به منزله یک صحنه تئاتر، عالی‌ترین تفسیر باروکی آن را می‌بخشید: زیرا در اینجا خداوند قادر مطلق خود خالق نمایشنامه‌ایست که بر صحنه دنیای انسانی ما پس از بالا رفتن پرده هرج و مرج به اجرا درمی‌آید. این نمایشنامه به شیوه بداهه‌نمایی به توسط زنان و مردانی بازی می‌شود که نقشهایی به آنان داده شده است: پادشاه جاه طلب و زن زیبا، هفکان از نفس افتاده و گدای قلدر، آدم مذهبی دانا و ثروتمند از خود راضی، هرچند که ممکن است اینها نمونه‌های قالبی باشند ولی با چنان واقعگرایی در صحنه زندگی انتخاب شده‌اند که به نظر می‌رسد در برابر چشمهای ما جان می‌گیرند. البته نقش آنان کمتر از آنچه خداوند انتظارش را داشت خوب از آب درآمد، و رحمت الهی، سوفلور با چنین بازیگران در بند مسائل انسانی و وظیفه‌ای سنگین بر عهده دارد. اما خوشبختانه خداوند نیز خالق و ناظری آسان گیر است. اوج نمایشنامه کالدرون، مثل محجرهای حجیم محرابهای آن دوران، تماشاگران خود را با پیامی همه زمانی رویارو می‌سازد که در ایمان مسیحی اهمیتی اساسی دارد: فداکاری مسیح و رهایی نوع بشر بدانگونه که از دید شاعری متعلق به اسپانیای کاتولیک رومی پس از دین پیرایی همراه با تخیل باروکی نگریسته شده باشد.

مردان و زنان دوران باروک همیشه بر این باور بودند که دیدگان خدا و دنیا ناظر آنان است. اما این باور منجر به خودآگاهی، به معنای مدرن پس از دوران رمانتیک نگردید. در عوض موجب رشد احساسی از احترام به خود و نوعی آگاهی از اهمیت نقشی در جهان داشتن و فرافکنن تصویری شد به پرمعنایی آنچه به توسط نقاشی، پیکره‌سازی و درام نویسی آن دوره القاء می‌گردید. شاید که تکچهره‌های نقاشی شده دوران باروک، همچون اجراهای صحنه‌ای و قطعات توصیفی‌اش، با همه سرشاری روستاییانه و عشقهای درباری‌اش، از نظر معاصران آن دوره چندان به دور از واقع نمی‌نمودند که اکنون به چشم ما می‌آیند.

کاخ‌های دوران باروک، همانند تکچهره‌های نقاشی شده آن عصر، بازتاب‌دهنده دیدگاههای سازندگانشان از خودشان بود. این آثار مدبجه‌هایی از سنگ هستند و هدفشان ستودن فضیلت‌ها و پیروزیهای کسانی است که در آنها زیستند. شاهزادگان دوران باروک نیز برای آنکه نامی از خود داشته باشند و کارهایشان را بزرگ جلوه دهند، خواستار خدمات نویسندگانی بودند که معمولاً آماده بودند تا استعدادهایشان را در اختیار حامیان خود بنهند و آنان را در قصائد اغراق‌آمیز، اشعار عاشقانه ظریف و سنگ گورنشته‌های مطمئن، همه بنا به سفارش، بستایند. بدون شک دلایل مادی در این میان نقش داشت اما می‌توان انگیزه‌های مهمتر و نیرومندتری را نیز حدس زد. زمانهایی نیز هست که توازن بین معنا و گزاره‌گویی، بین پیروزی و شکست، چنان به ظرافت به دست آمده است که تمایل هنرمندان دوران باروک برای ستایش مردان بزرگ و دستاوردهایشان، همچون نمایشی حماسی از سرپیچی و تلاش شجاعانه برای سرپوش نهادن بر احساس عدم امنیتشان ما را به حیرت می‌اندازد.

از آغاز دوران باروک نوعی دل‌کنند از ظواهر موهوم حضور داشت. اشتیاق این دوره به نقش بازیگرانه و به استعاره صحنه تئاتر [برای دنیا] نمایانگر آگاهی ریشه‌دار به این است که ظواهر همه وهم و تصور است. ستایش پرطمطراق این دوران از مردان و قهرمانان بزرگ - بدانگونه که در نمایشنامه‌های کورنی فرانسوی، درآیدن انگلیسی و گریفیوس آلمانی بازتاب دارد - احتمالاً کوششی بوده برای فرار از عدمی که سرانجام همه چیز، حتی بزرگترین را نیز در خود فرو می‌برد. در میان آن همه زرق و برق و شور و شوق زندگی که از ویژگیهای دوران باروک بود، جنبه تیره‌تر و ژرفانگرانه‌تری نیز وجود داشت. تیتوس امپراتور روم در آخرین پرده ترازوی تیت و برینس (۱۶۷۰) اثر کورنی در می‌یابد که «هر لحظه زندگی گامی به سوی مرگ است.»

امام وقتی بازی به پایان می‌رسد چه رخ می‌دهد؟ مردمانی که در دنیای باروک زندگی می‌کردند هرگز فراموششان نمی‌شد که زندگی واقعاً در مقایسه با حتمی و غایی بودن مرگ، فانی و کوتاه است. قهرمان هندی نمایشنامه حماسی جان درآیدن به نام اورنگ زیب (۱۶۷۵) می‌گوید: «مرگ به تن خود چیزی نیست؛ هراس ما از این است که نمی‌دانیم پس از آن چه در پیش است و به کجا می‌رویم.»

جنگ، قحطی و طاعون برای مردمان آن زمان از رخدادهای معمول بود. مثلاً جنگهای سی ساله آلمانی زبانان مناطق وسیعی از اروپا را بین سالهای ۱۶۱۸ و ۱۶۴۸ درو کرد، و طاعون در سال ۱۶۶۵ لندن و بسیاری شهرهای دیگر را به نابودی کشاند. هانس جاکوب کریستو فرن کریملسهوزن، یک سرباز آلمانی که در جنگ خدمت کرده بود، چندسال بعد یکی از شاهکارهای مشهور دوران باروک را آفرید، داستانی به نام ساده لوح که به بسیاری زبانهای دیگر ترجمه شده و بازگو کننده تجربه دست اول نویسنده از خوشبختی و فلاکت، در نهایت غنای افسون‌کننده شکلها و شیوه‌های روایت‌کننده است، از سنت پیکارسک داستان هجایی اسپانیایی درباره طبقات پائین گرفته تا رمانهای دریاری باب روز که در آنها ماجراهای قهرمان داستان عاقبت کار معلوم می‌شود که دارای نقشه و هدف اساسی بوده است.

در بخشهای مختلف اروپا مردان به سوی افلاک و رازورمز کیهانی خیره‌مانده بودند که به شکرانه اختراع تلسکوپ هر روز به‌ناز و تر می‌گشت، و تلاش می‌کردند تا به درک هماهنگی‌هایی دست یابند که می‌دانستند در ورای آن است. تأکید علمی کیلر بر حرکت بیضوی، و اظهار نظر او در این باره که اجرام فلکی، به رغم این واقعیت که هرگز نمی‌توانند ایستا باشند، می‌توانند تشکیل نقش و نگارهایی دائمی را بدهند، دارای جنبه‌های مشترک فراوان با حرکت پایان‌ناپذیر، ترکیبهای بیضوی و طرحهای صوری داشت که در بنیان همه معماری و هنر و ادبیات باروک به چشم می‌خورد. شناخت قوانین اساسی و نظم متعالی به آنان امکان‌پذیرش این نکته را می‌داد که این زندگی کوتاه و بی‌دوام ما، این ماتمکده هستی، توهمی بیش نیست، ولی در عین حال مانع از این می‌شود در ناامیدی و اندیشه گریزناپذیری مرگ فروغلتند. حتی در دنیای پرفضای روستایی آرکادیا، با پرچگان زیبا و چوپانان تنها، که نویسندگان باروک هرگز از توصیفش خسته نمی‌شدند نیز مرگ نمی‌توانست کلاً نادیده بماند.

اما شاید این مرگ نبود که نویسندگان باروک از آن

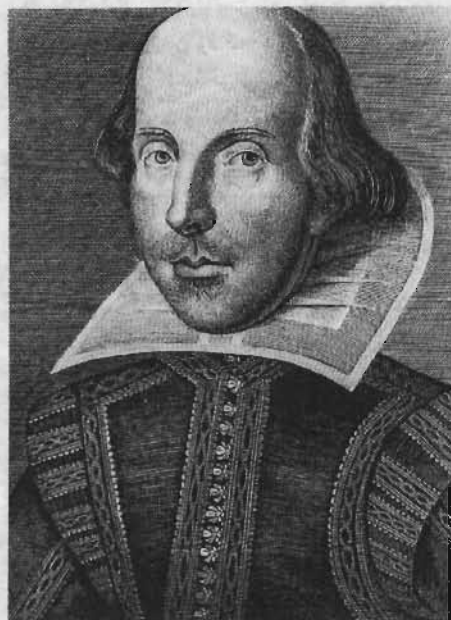
شکوه داشتند، بل زمان بود که در زیر سایه شومش همه چیز تیره و نابود می‌گشت. قرن‌ها که شاهد اختراع ساعت پاندولی و مکانیسم فنری ایجاد تعادل در ساعت‌های جیبی بود اندک اندک از گذشت زمان آگاهی می‌شد. زمانی که دیگر نه فقط به حسب فصلها، ماهها و روزها بلکه ساعتها، دقیقه‌ها و ثانیه‌ها اندازه‌گیری می‌شد. شتاب و تحرکی که برای تمام مردم عصر مدرن آشناست برای آدمهای قرن هفدهم حیرت‌انگیز بود. به دست آوردن یک ساعت شنی یا یک ساعت جیبی نخستین گام به سوی آگاهی از گذرایی زمان بود که به زودی یکی از اشتغالات ذهنی مهم آن دوران گردید. این موضوع برای شاعران مضمون رایج گشت و در برخی از نویسندگان مستفکرتر احساسی از هراس ماوراء طبیعی آفرید.

اما این آگاهی از یخاگری زمان که همواره از دست رفتنی است و با خود همه دوست‌داشتنی‌ترین و باارزش‌ترین چیزهای ما را می‌برد؛ آگاهی کلی از بهبودگی همه چیزهای زمینی که شاعران و خطیبان به تمام زبانهای فرهنگی اروپا مدام تکرار می‌کردند؛ گور همیشه آماده‌ای یادآور این نکته که جسم میرا است و انسان چیز مشتی خاک نیست؛ همه به عکس منجر به بالا رفتن اشتیاق زیستن و لذت بردن از زندگی گردید. این تناقض را باید در عمق اشعار بی‌شمار باروک جست که در آنها شاعران مردان و زنان را تشویق می‌کردند که در بهاران غنچه‌های گل فراهم کنند، عاشق باشند و یکدیگر را دوست بدارند و رنگ و صفای زندگی را دریابند. آگاهی آنان به اینکه تمام زندگی چون رؤیایی به پایان خواهد رسید موجب گشت تا زندگی همواره حضور داشته باشد و ارزش آن برای کسانی که بخت پارشان بوده است بالاتر برود. نمونه‌های معروفی را می‌توان در تمام ادبیات اروپا یافت: در جان‌دان و هریک، در ستاینندگان رونسار شاعر فرانسوی یعنی هوفت و اوپیتس در هلند و آلمان، و در نثر پیچیده و مشکل مارینو در ایتالیا و گونگورا در اسپانیا.

رنج و محنت غالباً در نمایشنامه‌های مذهبی، نقاشی و مهمتر از همه پیکره‌سازی دوران باروک تصویر شده است. کنده‌کارهای مذهبی باروک اسپانیا به ویژه از جهت نمایش گاهی مرگ آلود مسیح، مریم باکره و دیگر چهره‌های داستان مصائب در طغیان‌انده، قابل توجهند. تصویر پائین، سربوحنای معمدان (حدود ۱۶۲۵) اثر خوان دو میزا، پیکره‌ساز کوردوبایی (کلیسای اعظم سویل).



آثار شکسپیر (سمت راست) گرچه واقعاً باروک و ار نیستند، ولی با خشونت انفجار آمیز و اشتغال مداریشان با ظاهر و واقع و باهم بردازی نمایشی شان، غالباً بازتاب دهنده روح آن دوران اند. لونسیس گونگورا (تصویر وسط) استاد سبکی بسیار تزئینی و تودار بود که به نام گونگوریسم شهرت دارد. مثل مترادف ایتالیایی اش مارینیسمو (از پی نام جیامباتیستا مارینو) پژواک دهنده گرایشهای معاصر در هنرهای تجسمی است. کنده کاری پائین سمت راست تصویری از صفحه اول چاپ قرن هفدهم ساده لوح، شاهکار منشور دوران باروک اثر گریملسهوزن، نویسنده آلمانی است.



## روبنس شکوهمند

در حالی که هنر باروک در هلند شمالی ریشه نگرفت، در جنوب آن (جایی که اکنون بلژیک نامیده می شود) مهمتر از همه در نقاشی قرن هفدهم، شکوفا گشت. هنر باروک به تابناکترین و احساس انگیز تر شکلی در کارپینتر پل روبنس دیده می شود که زندگی را در همه شکلهایش بزرگ می دارد. از طریق آثار روبنس، که ایتالیا را خوب می شناخت و سفرهای دراز مدتی به اسپانیا کرد، آنتورپ مرکز هنرهایی شد که ذوقی برای نقاشی باروک را به سراسر اروپا گسترش داد. سمت چپ، داوری نهایی (۱۶۱۶)، اثری از روبنس است که اکنون در مونیخ نگهداری می شود. نقاشی روبنس در مقایسه با اثری که الهام بخش آن بود، یعنی داوری نهایی میکلا آنژ در کلیسای سیستین، با برتری پویایی اغراق شده پیکرها و ایجاد تضادهای شدید یک اثر نوعاً باروک می نماید.

فرهنگ دوران باروک به رغم تأکیدش بر ناپایداری تمام چیزهای دنیوی، آثاری در زمینه ادبیات به وجود آورد که می تواند از لحاظ سرزندگی و شدت تأثیر بسی همتا باشد. اما این تنها هنگامی کاملاً آشکار می گردد که بتوان به معنای کلماتی پی برد که اشعار، نمایشنامهها و داستانهای باروک به وسیله آنها نوشته می شد - و حتی گاهی لازم می شود که معانی پنهانی آنها نیز درک شود! در غیر این صورت بازی متقابل غنی تصویرها، استعارهها و خیالپردازیهایی که نویسندگان باروک علاقه مند به ابداعشان بودند ممکن است در نظر خوانندگان امروز یابو جلوه کند.

نمایشنامهها و اپراهای دوران باروک فقط به صورت اجرای صحنه ایشان می توانند توجه ما را پراکنزند و با چشم اندازها و نواهاشان، جذابیت دیداری و شنیداری، ذهنی و تخیلی شان، ما را مقنون خود سازند. اما چنین اجراهایی کمابند، و بیشتر آنها باید در مخیله خوانندگان علاقه مند یا شنوندگان به موسیقی رخ بدهد. تنها هنگامی که ما واقعاً در کلیساها و کاخهای دوران باروک که در سراسر اروپای غربی و در بسیاری از مستملکات استعماری اش در ماوراء دریاها یافت می شود، قرار بگیریم می توانیم پی به عظمت حقی بهریم که باروک به گردن ما دارد.

خوانندگان و تماشاگران دوران مدرن ممکن است این همه را گزافه پندارند: آنها ممکن است پیوند یافتن با استعارههای دور از ذهن و احساسات آراسته به صنایع ادبی بیان شده به توسط غزل سرایان باروک را همان قدر مشکل ببینند که حالات اغراق شده پیکرههای حجاری یا نقاشی شده را. اما گاهی، حتی امروز نیز، می توانیم تأثیر یک غزل عاشقانه یا یک مرثیه، یک تراژدی حماسی یا یک کمدی استادانه را دریابیم، و به ستایش بی پروایی پردازیم که این هنرمندان به اتکای آن سه قرن پیش دنیایی را بازتاب می دارند که هنوز احساس شعف و شگفتی خود را از دست نداده بود و به آخرین بینش جامع اروپا از جهانی گویایی می بخشید که هنوز از الوهیت خود عاری نگشته بود.

پیتر اسکر این اهل بریتانیا است در دانشگاه منچستر زبان و ادبیات آلمانی تدریس می کند و متخصص شعر و ادبیات نمایشی قرن هفدهم است. مقالات فراوانی درباره این موضوعات و موضوعات دیگر نوشته و نویسنده کتابی درباره فرهنگ و ادبیات قرن هفدهم اروپا به نام باروک (موتون، لندن و نیویورک، ۱۹۷۸) است.





پروفسور کمالی و همکاران  
موسسه تحقیقاتی و آموزشی  
پزشکی و دندانپزشکی  
تهران